



With thanks to **The Maurice Wohl Charitable Foundation** for their generous sponsorship of *Covenant & Conversation*. Maurice was a visionary philanthropist. Vivienne was a woman of the deepest humility. Together, they were a unique partnership of dedication and grace, for whom living was giving.

عهد و گفتگو: درس هایی پیرامون راهبری ربای لرد جانانان ساکس تفسیر هفتگی تورات

نوح ۵۷۸۱

صدیق بودن با نقش راهبری یکی نیست

Noach 5781: Righteousness is not Leadership

ستایش تنخ [مجموعه پنج سفر توره، کتب انبیاء و کاتبان] از نوح منحصر به فرد است. توره می گوید "نوح مردی صدیق و کامل در نسل خویش بود؛ نوح با خدا گام برمی داشت." چنین ستایشی برای ابراهیم یا موسی یا هیچ یک از انبیاء دیگر بیان نمی شود. تنها فرد در توره که از این نظر به نوح نزدیک است، ایوب می باشد که "بی نقص و راستوار *tam ve-yashar* توصیف می شود؛ او هیبت خدا را به دل داشت و از شر دوری می جست" (ایوب ۱:۱). نوح در واقع، تنها فردی است که در توره صدیق (*tzaddik*) یا راستوار نامیده شده است.

با این همه آن نوحی که در اواخر عمرش می بینیم همان نوحی نیست که در ابتدا بود. پس از توفان می خوانیم:

نوح مرد زمین بود و یک تاکستان کاشت. وقتی مقداری از شراب آنرا نوشید، مست شد و درون خیمه خود عریان خوابید. هام، پدر کنعان، عریانی پدر را دید و به دو برادرش در بیرون از خیمه خبر داد. اما شم و یافت بالاپوشی برداشتند و آنرا بالای شانه های خود گرفتند؛ سپس عقب عقب وارد خیمه شدند و بدن عریان پدر را پوشاندند. روی آنها به سمت بیرون بود تا عریانی پدر را نبینند. (پیدایش ۲۳-۲۰:۹)

مرد خدا به مرد زمین تبدیل شده است. مرد راستوار به یک مست لایعقل بدل گشته است. مردی که جامه فضیلت به تن داشت، اینک عریان می خوابد. مردی که خانواده اش را از توفان بزرگ نجات داد اینک آنقدر بی حیثیت شده که دو پسرش از نگرستن به او شرمزده هستند. این داستانی است از سقوط. چرا؟

نوح مورد کلاسیک کسی است که صدیق است ولی یک راهبر نیست. در یک دوران مصیبت بار وقتی همه فاسد و دنیا پر از خشونت شده و زمانی که خدا خودش "پشیمان شد که انسان را روی زمین خلق کرده بود و برایش عمیقاً دردناک بود" - تندترین جملهء تورا - نوح به تنهایی توجیهی بود برای ایمان خدا به نوع بشر که ابتدا او را به خلق انسان تشویق کرده بود. این موفقیتی عظیم است و هیچ چیزی نباید او را منصرف کند. در نهایت، نوح کسی است که خدا از راه او عهدی با تمام بشریت می بندد. نوح برای بشریت، همان حکمی را دارد که ابراهیم برای یهودیان.

نوح انسان نیکی بود در دورانی بد. اما آشکار است که تاثیری بر زندگی معاصرانش نداشت. این امر در گفتهء خدا نهفته است: "فقط تو را در کل این نسل راستوار یافتیم" (پیدایش ۷:۱). همچنین این معنا مستتر است در این واقعیت که فقط نوح و خانواده اش همراه حیوانات نجات یافتند. می توان نتیجه گرفت که این دو داده - راستواری نوح و تاثیر نداشتن او بر معاصرانش - ارتباط درونی با

یکدیگر دارند. نوح فضیلت خود را از راه جداکردن خود از محیط پیرامون حفظ کرده بود. این گونه او در دنیایی جنون زده سلامت روح خود را حفظ کرده بود.

جدل مشهور در میان حکیمان تلمودی بر آن است که آیا عبارت "کامل در نسل خود" (پیدایش ۹:۶) یک ستایش است یا انتقادی متوجه آن است. برخی از حکیمان گفتند که "کامل در نسل خود" یعنی او فقط به نسبت استاندارد پایین رایج در نسل خود کامل بود. اگر او در نسل ابراهیم می زیست شخص برجسته ای نمی بود. برخی برعکس می گفتند اگر نوح در یک نسل شرور، صدیق بود، پس در نسلی با سرمشق هایی چون ابراهیم تا چه حد برجسته تر بود.

به نظر من جدل باید بر این محور صورت گیرد که آیا انزوای نوح ناشی از شخصیت او بود یا فقط یک راهکار در آن زمان و مکان خاص بود. اگر او ذاتا آدم انزوا طلبی بود در حضور قهرمانانی چون ابراهیم به چشم نمی آمد و قادر به تاثیرگذاری چه خوب و چه بد نبود. اگر او ذاتا آدم انزوا طلبی نبود، پس در دورانی دیگر می توانست با جان های والایی همراهی کند و برجسته تر بشود.

اما نوح دقیقا قرار بود چه کار کند؟ چگونه می توانست تاثیر مثبتی بر جامعه ای بگذارد که به سمت شرارت رفته بود؟ آیا او واقعا قرار بود در زمانه ای سخن بگوید که هیچ کس گوش شنوا نداشت؟ آدم ها گاه حتی به صدای خود خداوند نیز گوش نمی دهند. ما نمونه ای از آن را در دو فصل پیشتر داشتیم، وقتی خدا به قابیل در مورد احساس های خشونت آمیزش نسبت به هابیل هشدار داد: "چرا این قدر خشمگین هستی؟ چرا این قدر افسرده ای؟... گناه بر درگاه می خزد. گناه در پی تو است، اما تو می توانی بر آن مسلط شوی." (پیدایش ۴:۶-۷). با این همه قابیل گوش نداد و در عوض، برای کشتن برادرش راهی شد. اگر خدا سخن بگوید و مردم گوش ندهند، چگونه می توان نوح را برای سخن نگفتن در زمانی که همهء شواهد حاکی از گوش ندادن آنها است، سرزنش کرد؟

تلمود همین پرسش را در پیش زمینه ای متفاوت در دوران بی قانونی دیگری پیش می کشد: سال های منتهی به پیروزی بابل و ویرانی معبد اول دوران بی قانونی دیگری بود:

ربی اها بن ربی حنینا گفت: ذات متبارک خدا همواره با کلام رحمت آمیز خود از مجازات سرور دست کشید، مگر در این مورد که آمده: "و خداوند به او گفت: به میانه شهر برو و از میان یروشالاییم و نشانه ای بر پیشانی های مردانی بگذار که آه و فغان می کشند برای همهء زشتکاری هایی که در میان آنها انجام می شود" (حزقیا ۹:۴).

ذات مقدس باریتعالی به گبریل گفت: "برو و نشانه ای از جوهر بر پیشانی صدیقان بگذار تا فرشتگان انهدام گر روی آنها قدرتی نداشته باشند؛ و نشانه ای از خون روی پیشانی سروران بگذار تا فرشتگان انهدام گر روی آنها قدرت داشته باشند." قاضی القضاات [گبریل] از پیشگاه خدای یکتا که متبارک باد نام او، پرسید: ای سرور عالم! اینها با یکدیگر چه فرقی دارند؟"

خداوند پاسخ داد: "آنها انسان های کاملاً صدیق هستند، ولی اینها انسان های کاملاً سرور."

قاضی القضاات گفت: "آنها قدرت اعتراض داشتند، ولی چنین نکردند."

خداوند گفت: "اگر آنها اعتراض کرده بودند، مجازاتشان نمی کردم."

قاضی القضاات گفت: "ای سرور عالم، این امر بر تو آشکار بود، اما آیا بر آنها نیز آشکار بود؟" (شبات ۵۵ الف).

بنا به این متن، حتی صدیقان در یروشالاییم در زمان خرابی معبد به دلیل آنکه به اعمال معاصران خود اعتراض نکرده بودند، مجازات شدند. خدا در برابر تقاضای قاضی القضاات می گوید: چرا آنها را برای کوتاهی کردنشان در اعتراض مجازات کنم، وقتی آشکار بود که اگر چنین می کردند هیچ کس گوش نمی داد؟ قاضی القضاات پاسخ می دهد: این امر بر تو و یا فرشتگان آشکار بود، اما آیا بر آنها نیز آشکار بود؟ یعنی این یک علم غیبی بود؟ اما در آن زمان، هیچ انسانی نمی توانست مطمئن باشد

که کلام او بی تاثیر خواهد بود. قاضی القضاات می پرسد: اگر کسی هرگز تلاش نکند، چگونه بداند که شکست خواهد خورد؟

تلمود اشاره می کند که خدا با بی میلی با قاضی القضاات موافقت کرد. از همین جا این اصل نیرومند شکل گرفت: وقتی در جامعه اعمال بدی انجام می شوند، و وقتی فساد، خشونت و بی عدالتی حاکم می شوند، وظیفه ما است که اعتراض کنیم، حتی اگر به نظر برسد که هیچ تاثیری نخواهد داشت. چرا؟ زیرا اقتضای صداقت اخلاقی چنین است. سکوت را می توان نشانه رضایت دانست. افزون بر این، هیچ گاه نمی توانیم با اطمینان بگوییم که هیچ کس گوش نخواهد داد. اخلاق اقتضا می کند که احتمالات را نادیده بگیریم و بر روی امکان متمرکز شویم. شاید کسی متوجه شود و راه های خود را تغییر دهد- و همین "شاید" کافی است که چنین اصلی را رعایت کنیم.

می دانیم که این ایده اولین بار در تلمود بیان نشد. بلکه به روشنی در کتاب حزقیال آمد. خداوند به نبی چنین می گوید:

"ای پسر انسان! من تو را نزد بنی اسرائیل، این قوم شورشی که علیه من طغیان کرده، می فرستم. آنها و اجدادشان تا همین امروز در برابر من یاغی بوده اند. مردمی که تو را نزد آنها می فرستم، لجوج و کله شق هستند. به آنها بگو: این است کلام خداوند، سرور ما. و خواه گوش بدهند و یا ندهند - زیرا مردمانی شورشی هستند - خواهند دانست که یک نبی برای آنها فرستاده شده است. (حزقیال ۵-۳:۲)

خدا به نبی خود می گوید که صرفنظر از اینکه مردم گوش بدهند یا ندهند، سخن بگوید.

بنابر این، یک خوانش از داستان نوح، آنرا همچون شکست راهبری می بیند. نوح صدیق بود، ولی راهبر نبود. او مرد نیکی بود که تاثیری روی محیط خود نداشت. بی تردید خوانش های دیگری نیز می توان از این داستان داشت، اما از دید من این سراسر ترین است. اگر چنین است پس نوح در زنجیره شکست در انجام وظیفه، حلقه سوم است. چنان که هفته پیش دریافتیم، آدم و حوا در

پذیرش مسئولیت عمل خود شکست خوردند ("تقصیر من نبود"). قابیل از پذیرش مسئولیت اخلاقی در برابر اعمال خود سرباز د ("آیا من نگهبان برادرم هستم؟"). نوح در آزمون مسئولیت جمعی شکست خورد.

این تفسیر از داستان، نتیجه گیری نیرومندی دارد. می دانیم که یهودیت مسئولیت جمعی را لازم می داند و از این رو می آموزد که *Kol Yisrael arevim ze bazeih* یعنی همهء احاد اسرائیل در برابر یکدیگر مسئولیت دارند (شاووعوت ۳۹ الف). اما این نیز هست که ما به صرف *انسان بودن* دارای مسئولیت جمعی هستیم. نه تنها همهء احاد اسرائیل در برابر یکدیگر مسئولیت دارند، بلکه ما همگی صرفنظر از وابستگی های ایمانی و دینی خود چنین هستیم. مشه بن مایمون این گونه استدلال می کرد، هر چند که نحمائید با او مخالف بود.

حسیدیک ها راه ساده ای داشتند برای پرداختن به این مسئله. آنها نوح را *tzaddik im peltz* یا "مرد صدیق در کت پوستی" می نامیدند. دو راه اصلی هست برای گرم ماندن در یک شب سرد. یا کتی ضخیم می پوشی، یا آتشی روشن می کنی. اگر کت بپوشی، فقط خود را گرم می کنی. اگر آتشی بیفروزی، دیگران را نیز گرم می کنی. ما قرار است آتش روشن کنیم.

نوح مرد نیکی بود که یک راهبر به شمار نمی رفت. آیا پس از توفان عذاب وجدان داشت؟ آیا به افرادی فکر می کرد که ممکن بود فقط با سخن گفتن با خدا یا معاصرائش جانس آنها را نجات دهد؟ نمی توانیم مطمئن باشیم. متن چنین چیزی را القا می کند، اما نتیجه نمی گیرد.¹

اما به نظر می رسد که تورا یک استاندارد بالا برای زندگی اخلاقی دارد. کافی نیست که صدیق باشیم اگر صدیق بودن به این معنا باشد که به جامعه ای مرتکب سیاهکاری پشت کنیم. باید در برابر آن بایستیم. باید اعتراض کنیم. ما باید رای مخالف خود را حتی اگر احتمال تغییر ذهنیت مردم اندک

¹ See Rambam, *Mishneh Torah, Hilchot Melachim* 9:14. Ramban, *Commentary to Bereishit* 34:13, s.v. *Ve-rabbim*.

باشد، اعلام کنیم. زیرا زندگی اخلاقی، یک زندگی است که ما با دیگران شریک می شویم. ما به یک معنا در برابر جامعه ای که عضو آن هستیم مسئولیت داریم. کافی نیست که خوب باشیم. باید دیگران را به خوب بودن تشویق کنیم. زمان هایی هستند که تک تک ما باید راهبری کنیم.

شباهت شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org     @RabbiSacks

The Office of Rabbi Sacks, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved • The Office of Rabbi Sacks is supported by The Covenant & Conversation Trust